

مدخل همچنین گرای استنفورد



ترجمه: وفا مهر آیین



مدخل همجنسگرایی استنفورد

برگردان:

وفا مهر آیین



انتشارات گیلگمیشان

تورنتو، کانادا، ۲۰۱۶

مدخل همجنسگرایی استنفورد

تعداد ۳۲ ص. نثر

طرح جلد : سینا کیانی

کتابخانه ملی کانادا، شماره ثبت: ۹۷۸-۱-۹۲۷۹۴۸-۱۵-۶

مدخل همجنسگرایی استنفورد

برگردان:

وفا مهر آیین

چاپ اول: بهار ۱۳۹۵ - کانادا، نشر گیلگمیشان

ISBN: 978-1-927948-15-6

Gilgahmishaan Publishing

Gilgahmishaan-2016

فهرست مطالب

همجنسگرایی	۳
تاریخچه:	۳
مباحث تاریخ‌نگاری:	۱۳
نظریه قانون طبیعی	۱۶
نظریه کویر و ساختار اجتماعی جنسیت	۲۲
نتیجه	۳۰

همجنسگرایی

اصطلاح همجنسگرایی را در اواخر قرن نوزدهم، روانشناس آلمانی، کارولی ماریا بنکرت ابداع کرد. هرچند این اصطلاح جدید است اما بحث درباره امور جنسی به‌طور عام و درباره گرایش به همجنس به‌طور خاص، از ضیافت افلاطون تا نظریه کوپیر در زمانه ما همواره رایج بوده است. از آن‌رو که تاریخ فهم فرهنگی از مساله گرایش به همجنس در ربط و نسبت با نظریه‌های فلسفی است که از آن فرهنگ‌ها سر برآورده‌اند، ضروری است تا به‌اختصار مساله همجنسگرایی را در بستر تاریخ اجتماعی بررسی نماییم. در این بررسی خواهیم دید که دست‌کم در غرب، با استناد به قانون طبیعی و نیز برخی تفاسیر آن، همجنسگرایی را مردود شناخته‌اند. ارجاع به مساله قانون طبیعی و تردید در اخلاقی بودن همجنسگرایی در ساحت دین و سیاست و حتی دادگاه‌ها هنوز نقش مهمی بازی می‌کند. در نهایت این که، احتمالاً مهم‌ترین تغییر اجتماعی دوران اخیر در مغرب زمین، ظهور و بروز جنبش آزادی‌خواهانه همجنسگرایان است. در حلقه‌های فلسفی این جنبش تا حدودی برآمده از تفکر برخی اندیشمندانی است که ذیل عنوان نظریه کوپیر بدین مساله پرداخته‌اند. مساله کانونی در نظریه کوپیر این مساله است که آیا همجنس‌خواهی، دگرجنس‌خواهی و نیز دوجنس‌خواهی نتیجه فرایندهای بیولوژیکی در افراد است و یا از بافت اجتماعی ایشان ناشی می‌شود؟

تاریخچه

همچنان که اشاره شد در یونان باستان مفاهیم و اصطلاحاتی وجود نداشت که با مقوله‌های همجنسگرایی و دگرجنسگرایی مطابق باشند؛ اما منابعی غنی در باب مساله جنسیت، از ضیافت افلاطون تا نمایشنامه‌های اریستوفانس، آثار هنری و معماری یونانی در دسترس است. آنچه در اینجا بدان خواهیم پرداخت توصیفی مختصر از رویکردهای یونان باستان خواهد بود؛ ولی باید توجه داشت که در این مطالعه نباید مساله تنوع منطقه‌ای و اقلیم‌های یونان را از نظر دور داشت. به‌عنوان مثال می‌توان به منطقه ایونیا^۱ اشاره کرد که هر امر اروتیکی بین همجنس با محدودیت اجتماعی روبرو بود؛

^۱Ionia

درحالی که در الیس و بویوتیا^۲ (برای مثال در بین تبس‌ها)^۳ این امر نه تنها پذیرفته بود بلکه مراسم جشن آن‌ها نیز علنی برگزار می‌شد.

شاید رایج‌ترین پیش‌فرض در گرایش جنسی این امر باشد که افراد بتوانند از لحاظ اروتیک به زیبایی در طرف مقابل پاسخ دهند. به عنوان مثال دیوجانس لاورتیوس^۴ درباره آلكیبیادس^۵ چهره سیاسی و مشهور قرن پنجم قبل از میلاد نوشته است: در دوران نوجوانی وی از مردان در مسابقه با همسرانشان گوی سبقت را می‌ربود و در مقام مردی جوان نیز از زنان در مسابقه با مردان‌شان پیش بود.

از برخی افراد به خاطر گرایش جنسی منحصر در هم‌جنس خود در این زمان یاد شده است. برای نمونه می‌توان به اسکندر کبیر^۶ و نیز بنیان‌گذار فلسفه رواقی زنون اهل کیتیوم^۷ اشاره کرد که علاقه انحصاری ایشان به پسران و مردان بود. البته از ایشان عمومین به عنوان چهره‌ای استثنایی نام برده می‌شد. وانگهی، علاقه به هم‌جنس داشتن مساله‌ای مربوط به مذاق و یا ترجیح فردی دانسته می‌شد و نه مساله‌ای اخلاقی. یک شخصیت در «گفتگویی در باب عشق»^۸ چنین استدلال می‌کند: عاشق اصیل زیبایی، در هرجایی خوبی و موهبت طبیعی باشکوهی را ببیند، درگیر عشق می‌شود و ابدًا جزییات روان‌شناختی را در نظر نمی‌گیرد. مساله جنسیت، خصیصه‌ای بی‌ارتباط به زیبایی است و در عوض خوبی و زیبایی، بیشترین اهمیت را در این میان دارند.

هرچند جنسیتِ افرادی که از لحاظ اروتیک مورد توجه قرار می‌گرفتند مهم نبود اما برخی امور دیگر شایسته توجه بودند؛ مثل این که وضعیت افراد (با این پیش‌فرض که احتمالان در هر زمانی به هر دو جنس تمایل وجود داشته است) در مقابل این سوال که آیا طرف مقابل در برابر این توجه، اهل مدارا بود یا نه، از درجه اهمیت بسیاری برخوردار بود. با این پیش‌فرض که فقط مردان آزاد شرایط

^۲Elis and Boiotia

^۳Thebes

^۴Diogenes Laeurtius

^۵Alcibiades

^۶Alexander the Great

^۷Zeno of Citium

^۸Plutarch's *Erotikos* (*Dialogue on Love*)

کامل را دارا هستند، بردگان زن و مرد موضوع مساله نبوده‌اند. پس مساله، آمیزش جنسی بین افراد آزاد بود. در یونان باستان، تفکیک اساسی در رابطه جنسی، بین فرد فعال یا دخول کننده و فرد مفعول یا مدخول^۹ تعریف شده بود. نقش مفعول فقط برای افراد درجه‌دو پذیرفته بود: مانند زنان، بردگان و پسران جوانی که هنوز شهروند به حساب نمی‌آمدند؛ بنابراین نمونه آرمانی رابطه جنسی بین دو همجنس در فرهنگ آن زمان، بین مردی که در دهه بیست یا سی زندگی (با عنوان /اراستس^{۱۰}) با پسرچه‌ای بود که هنوز موی صورتش برنیامده بود (با عنوان /ارمنوس یا پایدیکا^{۱۱}): این رابطه شامل تشریفات عاشقانه مانند هدیه دادن^{۱۲} و دیگر هنجارهای روابط عاشقانه بود. اراستس باید نشان می‌داد که علاقه‌ای بیش از صرفن مساله جنسی به پسرچه دارد. پسرچه نیز به‌سادگی تسلیم نمی‌شد و اگر بیش از یک مرد خواهان وی بودند، باید با تدبیر رأی، اصیل‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کرد. همچنین شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که اغلب دخول صورت نمی‌گرفته است زیرا اراستس مایل به دیدن چهره معشوق بوده است و تنها آلت را در بین ران‌های وی قرار می‌داده است که به تفخیز یعنی کام‌جویی از بین ران‌ها شناخته شده است. این رابطه می‌بایست موقتی باشد و تا زمانی می‌توانست ادامه داشته باشد که پسرچه به سن رشد برسد؛ اما در صورتی که فرد تحت سلطه یعنی مفعول یک شهروند برابر می‌بود نیز باز مساله بحث‌برانگیز بود. اگرچه به‌یقین روابط همجنس‌گرایانه دیگری نیز بین مردان در کار بوده است که از آن‌ها یاد شده ولی نسبت به آن‌ها با قبح زیاد نقل‌قول نشده است. هرچند مفعول بودن مساله‌برانگیز بود اما در عین حال مورد توجه مردان واقع‌شدن، نشانه‌ای از نرینگی برشمرده می‌شد. داستان‌هایی در باب بهره‌های همجنس‌گرایانه به خدایان یونان، مانند زئوس نسبت داده شده است؛ همچنان که از دیگر اسطوره‌های یونان در ادبیات مانند آشیل و هرکول نیز چنین داستان‌هایی نقل می‌کنند. افلاطون در *ضیافت* خود پیشنهاد به تأسیس ارتشی متشکل از عشاق همجنس‌گرا می‌دهد. در *تیس گردانی* در ارتش با نام «گروه مقدس تبسی‌ها»^{۱۳} متشکل از پانصد سرباز

^۹erastes

^{۱۰}eromenos or paidika

^{۱۱} هدیه می‌توانست حتی یک خروس باشد

^{۱۲}Sacred Band of Thebes

وجود داشت که بر اساس همان آموزه افلاطونی به وجود آمده بود. ایشان در دنیای باستان مشهور به دلیری و شجاعت در جنگ‌ها بودند.

در روم باستان در باب مساله همجنسگرایی نه تنها موقعیت‌هایی هم‌تا با یونان وجود داشت بلکه موضوعات مربوط به امور جنسی به‌طور عمومی‌تری نسبت به یونان مطرح می‌شد. این امر به‌ویژه در دوران «جمهوری»^۳ روم درست بود ولی در زمان «امپراتوری»^۴ جامعه روم نسبت به امور جنسی، اندکان‌اندک دیدگاهی منفی پیدا کرد. احتمالاً این امر ناشی از آشفته‌گی‌های اجتماعی و اقتصادی و حتی قبل از تأثیرپذیری از مسیحیت بوده باشد.

به‌راستی، رهیافت عهد جدید به امور جنسی به‌طور عام و به مساله همجنسگرایی به‌طور خاص دستمایه‌ی بحث‌هایی شدید در این باب گردید. جان باسول^۵ اثر برجسته خویش، «مسیحیت، تساهل اجتماعی و همجنسگرایی»^۶ استدلال می‌کند که بسیاری از قطعات کتاب مقدس که امروزه از آن‌ها به‌عنوان بندهای محکوم‌کننده همجنسگرایی یاد می‌شود، بیشتر مربوط به فاحشگی هستند و یا در مواضعی هستند که عمل همجنسگرایی به‌عنوان امری «غیرطبیعی» در آن‌ها توصیف شده است؛ بنابراین معنای آن بیشتر همسان با «خارج از عرف و عادت» است تا اینکه اشاره به عملی غیراخلاقی داشته باشد. با این حال برخی محققان این پژوهش را نقد کرده‌اند که در میان آن‌ها نقد قانع‌کننده نیز وجود دارد. با این حال واضح و روشن است که مساله گرایش جنسی به هم‌جنس در حاشیه اناجیل طرح شده است و در باقی عهد جدید نیز در بین برخی فقره‌ها بدان اشاره شده است؛ آباء کلیسا در قرون اولیه بسیار پرگو و صریح بوده‌اند. در نوشته‌های ایشان نوعی بی‌زاری نسبت به هرگونه عمل جنسی مشهود است و تنها در تعداد اندکی از ایشان، این امر سهل و آسان گرفته شده است. بی‌تردید، این سهل‌گیری تا حدودی به دغدغه‌های اجتماعی ایشان در باب جذب نوکیشان

^۳Republic

^۴Empire

^۵John Boswell

^۶Christianity, Social Tolerance, and Homosexuality

مسیحی بازمی‌گردد. در قرن چهارم و پنجم میلادی جریان اصلی مسیحیت عمل جنسی منجر به زایش^۷ را تأیید کرد.

این عمل جنسی در قالب ازدواج مجاز شمرده شد و هر شکل دیگری از بروز و ظهور امور جنسی گناه قلمداد گردید؛ برای مثال می‌توانید به دیدگاه قدیس آگوستین در این باب مراجعه نمایید. این گونه فهم از مساله یعنی حرمت عمل جنسی بین دو هم‌جنس، منجر به مباحثی درباره جنسیت شریک جنسی پیش کشید که در نظریه‌های یونان و روم باستان سابقه نداشت. خیلی زود این رویکرد، به‌ویژه درباره عمل همجنس‌گرایی، در قوانین مدنی روم بازتاب یافت. در قانون ژوستینین^۸ پادشاه روم که در سال پانصد و بیست و نه منتشر شد مجازات اعدام برای افرادی در نظر گرفته شده بود که دست به عمل همجنس‌گرایی بزنند؛ البته افرادی را که توبه می‌کردند زنده نگه می‌داشتند. تاریخ‌نگاران بر این باورند که امپراتوری متأخر در روم درباره امور جنسی سختگیری را افزایش داده بود هرچند بازهم مساله تنوع منطقه‌ای را نباید از نظر دور داشت. با زوال امپراتوری روم و جانشینی پادشاهی‌های اجنبی، به استثنای پادشاهی ویزگوت‌ها^۹ تساهل فراگیری درباره اعمال همجنس‌گرایی مشاهده شد. همچنان که یکی از محققان برجسته یادآور شده است: «قوانین سکولار اروپایی تا اواسط قرن سیزده شامل مقررات اندکی در برابر همجنس‌گرایان بود». حتی در زمانی که برخی از متکلمان مسیحی به تقبیح و سرزنش اعمال جنسی غیر زایشی می‌پرداختند که شامل همجنس‌گرایی نیز بود، نسلی از ادبیات همدل با همجنس‌گرایان به‌ویژه در میان کشیش‌ها شکل گرفت که در دو قرن یازده و دوازده بسط و گسترش یافت.

^۷procreative sex

^۸Justinian's Code

^۹ ویزگوت‌ها یکی از دو شاخه اصلی گوت‌ها همان ژرمن‌های خاوری بودند. برای اطلاع بیشتر

«ریکارد» پادشاه ویزیگوت به مسیحیت گروید و پس از آن در توسعه این دین در میان مردم اسپانیا و در

شهرها و روستاها کوشید. پادشاهان بعدی اسپانیا در ترویج مسیحیت تعصب زیادی از خود به خرج دادند.

^۲homophilic

با این وجود، (The latter part of the twelfth through the fourteenth centuries) عدم تساهل در برابر همجنسگرایی به شدت رو به فزونی یافت؛ در همین زمان بود که آزار و شکنجه مسلمانان، یهودیان و کافران و ... نیز مشاهده می شد. هرچند علل این امر کاملن روشن نیست اما احتمالن اختلافات درون طبقه ای بسیار در کلیسای کاتولیک و جنبش اصلاح طلبی گریگوری ها دو عامل مهم به شمار می رفتند. خود کلیسا در این زمان شروع به بهره برداری از مفهوم «طبیعت» به عنوان معیار اخلاقی بودن نمود و به گونه ای آن را به کار گرفت تا همجنسگرایی ممنوع قلمداد شود. (همچنین این حکم درباره زنا، آمیزش جنسی غیر زایشی در ازدواج و اغلب خود ارضایی نیز صادق بود). برای مثال، در اولین شورای جهانی کلیسای کاتولیک در سال ۱۱۷۹ میلادی، لاتران سوم^۱ اعلام کرد: «هر کس که مرتکب هرزگی شود که امری مخالف طبیعت است، باید مجازات شود؛ میزان مجازات بستگی به این دارد که فرد خطاکار کشیش باشد یا فردی عامی.» همچنان که در بالا ذکر شد، بهره برداری از مفهوم طبیعت در اینجا تأثیر شگرفی بر سنت غربی گذاشت. نکته مهمی که شایان ذکر است تفاوت ماهوی مقوله لواط^۲ با همجنسگرایی مصطلح در دوران معاصر است. لواط ذیل مقوله «فعل» می گنجد، نه اینکه گونه ای از انسان به شمار آید. کسی که نیاز به عمل لواط دارد تا زمانی که مرتکب آن نشده باشد، لواط کار نیست. همچنین افرادی که مرتکب انحراف جنسی با جنس مخالف نیز می شوند، لواط کار به حساب می آیند. گزارش هایی حاکی از سر بردن یا سوزاندن بدن افرادی است که مرتکب این عمل شده بودند. در نهایت اینکه، اگر فردی که مرتکب لواط شده است، توبه نماید و تعهد بدهد که دیگر مرتکب آن عمل نشود، دیگر لواط کار محسوب نمی شود. جنسیت شریک جنسی در اینجا از اهمیت چندانی برخوردار نیست، هرچند برخی متکلمان قرون وسطی بر این باور بودند که تنها ارتکاب عمل جنسی با همجنس لواط به حساب می آید.

در چند قرن بعدی در اروپا قوانین مجازات همجنسگرایی به شدت سختگیرانه بود. در همین حال اجبار و اکراه نیز به طور ضمنی مشهود بود. در برخی مناطق برای دهه ها خبری از پیگردهای قانونی نبود؛ اما در هلند در سال ۱۷۳۰ طی برنامه مبارزه علیه کولی ها^۳ دست به ایجاد مبارزه ای خشن علیه لواط زده شد که طی آن حتی برای اعتراف گرفتن از افراد دست به شکنجه بدنی نیز

^۱Lateran III

^۲Sodomy

^۳alongside an anti-Gypsy pogrom

می‌زدند. بیش از صد مرد و پسر اعدام شدند بدون اینکه به خاک سپرده شوند. میزان پذیرش مساله آمیزش با همجنس و همجنسگرایی بنا بر طبقه وضعیت حاکم متفاوت بود؛ حکومت‌های میان‌مایه، تنگ‌نظرانه به این مساله نظر داشتند اما در حکومت‌های اریستوکراسی و نخبه‌سالار به‌طور عمومی اشکال دیگر آمیزش جنسی پذیرفته شده بود. در همین زمان، به‌رغم وجود خطر مجازات شدید، جریان خرده‌فرهنگ‌های مایل به آمیزش با همجنس در شهرها رونق داشت و برخی اوقات فقط اتوریته‌های بیرونی می‌توانستند آن‌ها را سرکوب کنند. در قرن نوزدهم شاهد کاهش چشمگیری در مجازات قانونی برای اعمال جنسی بین همجنس‌ها هستیم. قانون ناپلئون از همجنسگرایی جرم‌زدایی کرد. همراه با فتوحات ناپلئون این قانون نیز شایع گردید. مضاف بر این، در بسیاری از کشورها عمل جنسی با همجنس همچنان جرم به‌حساب می‌آمد؛ اما حذف مجازات مرگ بدین معنا بود که لواط از فهرست جرائم اساسی حذف شده است.

آشکارا در قرن هجدهم و نوزدهم چارچوب‌های کلامی و الهیاتی دیگر به‌طور عمده به گفتمان همجنسگرایی نپرداختند. در عوض، استدلال‌ها و تفاسیر سکولار رواج یافت. شاید مهم‌ترین قلمرو بحث سکولار در باب همجنسگرایی در علوم پزشکی به‌ویژه روانشناسی طرح شد. به‌نوبه خود، این گفتمان با ملاحظات در باب حکومت و نیاز به رشد جمعیت، سربازان خوب و خانواده سالم ارتباط یافت که بدیهی بود با نقش‌های جنسیتی تعریف شده است. پزشکان به دادگاه‌ها فراخوانده می‌شدند تا مجرمان جرائم جنسی را راست‌آزمایی کنند. در همین زمان، نرخ افرادی که به مدرسه می‌رفتند افزایش یافت که بیشتر وقت خود را در آنجا سپری می‌کردند و از همین رو تماس بین دو جنس کاهش یافت که منجر به کاهش روابط جنسی بین دو جنس شد. روابط جنسی با همجنس تقریباً به یک هنجار بدل شد.

آشکارا افزایش اعتبار علم پزشکی تا قسمتی نتیجه‌ی افزایش قدرت علم برای ارزیابی پدیده‌های طبیعی بر پایه علیت مکانیکی بود. کاربست این نظرگاه درباره انسان منجر شد تا جنسیت را امری غریزی یا برآمده از بیولوژی محسوب نمایند. فهم قرون‌وسطایی درباره لواط که بر اساس اصالت اراده، گناه را انتخاب شخص گناهکار می‌دانست، جای خود را به این آموزه مدرن داد که

همجنسگرایی، خصیصه‌ای درونی و غیرانتخابی در روان انسان است فارغ از اینکه آیا انسان بر اساس این گرایش دست به عمل می‌زنند یا نه. ایده‌ی «لواط‌کار ناپیدا»^{۴۴} می‌توانست معنادار باشد؛ اما وفق این نظرگاه می‌توان «همجنسگرایی ناپیدا»^{۴۵} را معنادار دانست. در دیدگاه قرون وسطایی این فعل بود که فرد را تعریف می‌کرد و این ساختار ذهنی و فیزیکی بود که معرف فرد بود و معمولن تا حدودی وی را موجودی از لحاظ آسیب‌شناختی، معیوب می‌دانست اما پس از قرون وسطا دیگر این مقوله مدرن «همجنسگرایی» بود که معرف این افراد به حساب می‌آمد. بااینکه برای این ایده‌ها، پیشینه‌های تاریخی نیز در کار است (برای مثال ارسطو تبیینی روان‌شناختی در باب همجنسگرایی مفعول ارائه داده است) اما علم پزشکی بدان اعتبار و حیثیت اجتماعی بیشتری بخشید. در ادامه تأثیرات این ایده‌ها به راه‌های متعارضی منجر شدند. با لحاظ اینکه بنابراین نظرگاه، همجنسگرایی امری انتخابی نیست، معنادار نیست تا آن را جرم تلقی کنیم. افراد، افعال شیطانی را انتخاب نمی‌کنند. شاید هم برخی حالت بیمارگونه‌ی ذهنی خود و یا بیماری خود را ابراز می‌کنند. بنابراین دخالت و مداوای پزشکی برای بهبودی ایشان مناسب خواهد بود. از این‌رو، پزشکان به‌ویژه روان‌پزشکان، برای مبارزه به‌منظور کاهش یا حذف مجازات کیفری برای عمل همجنسگرایی مبتنی بر رضایت طرفین تلاش کردند تا برای ایشان «اعاده حیثیت»^{۴۶} نمایند. همچنین به دنبال یافتن تکنیک‌هایی بودند تا مانع از همجنسگرا شدن کودکان شوند. برای نمونه چون بر این باور بودند که خودارضایی زمینه را برای همجنسگرایی فراهم می‌کند، سعی می‌کردند تا از بچه‌ها مراقبت کنند که دست به این کار نزنند.

در قرن بیستم نقش‌های جنسیتی دیگر بار تعریف نوینی یافتند. به دلایل متعددی آمیزش قبل از ازدواج عمومیت بیشتری یافت و بسا پذیرفته شد. به‌مرور با توجه به کاهش ممنوعیت‌ها برای آمیزشی که صرفن برای لذت و حتی خارج از ازدواج صورت پذیرد، سخت‌تر می‌نمود که علیه آمیزش همجنسگراها استدلال آورده شود. این تلاش‌ها به‌ویژه در دهه ۱۹۶۰ قوت بیشتری گرفت و در همین بستر بود که جنبش آزادی‌خواهانه همجنسگرایان رخ داد. البته گروه‌های احقاق حقوق همجنسگرایان مرد و زن برای دهه‌ها در حاشیه بودند و حتی حرکت نرم و آرام انجمن ماتاچین^{۴۷} (بعد از قرون وسطی،

^{۴۴}latent sodomite

^{۴۵}latent homosexual

^{۴۶}rehabilitate

^{۴۷}the Mattachine Society

انجمن سری آن زمان بدین نام خوانده شد) و دختران بیلیتس^۸ نیز نتوانست موفقیت چندان بیشتری به دست بیاورد. این جریان در ساعات اولیه صبح بیست‌وهشت ژوئن ۱۹۶۹، در زمانی رخ داد که مشتریان مهمانسرای استون وال^۹ که یک مشروب‌فروشی ویژه‌ی همجنسگراها در منطقه گرینویچ^{۱۰} است، بعد از تعرض ناگهانی نیروهای پلیس بدان جا، به خیابان‌ها آمدند و دست به آشوب زدند. پس‌ازاین واقعه گروه‌های همجنسگرایان زن و مرد در سراسر کشور شروع به سازمان‌دهی خود کردند. باشگاه دموکراتیک همجنسگراها در هر کلان‌شهری تأسیس شد و یک‌چهارم تمام پردیس‌های دانشگاهی در دست گروه‌های گی و لزبین بود. اجتماعات بزرگ شهری همجنسگرایان در همه‌جا تبدیل به یک هنجار شده بود. انجمن روانشناسان آمریکا همجنسگرایی را از فهرست رسمی بیماری‌های روانی خارج کرد. به‌رغم دو رخداد انتقادی که مایه عقب‌نشینی ظهور و بروز همجنسگرایان شد؛ یعنی شیوع ایدز و همجنسگراستیزی سیاسی^{۱۱}، پدیدار شدن روزافزون همجنسگرایان زن و مرد تبدیل به یکی از ویژگی‌های ثابت زندگی آمریکایی شد. عصر پس از استون وال، در اروپای غربی نیز تأثیر خود را بر جای گذاشته است، یعنی همان‌جایی که خواستار از بین رفتن قوانین ضد‌همجنسگرایی و تصویب برابری قانونی برای همجنسگرایان هستند و روزه‌روز این جریان بیشتر رواج و شیوع می‌یابد.

مباحث تاریخ‌نگاری:

جریان‌های گسترده‌تر در جامعه آن شیوه‌هایی را تحت تأثیر قرار داد که در آن شیوه‌ها محققان و فعالان به بررسی مساله جنسیت و همجنسگرایی می‌پرداختند. برخی از محققان و مدافعان برابری جنسیتی در ابتدای قرن بیست‌ویک، از طریق تهیه فهرست مشاهیر تاریخی که گرایش به هم‌جنس داشتند، در پی استیفای حقوق همجنسگرایان در جوامعی برآمدند که این امر را جرم و خلاف

^۸the Daughters of Bilitis

^۹Stonewall

^{۱۰}Greenwich

^{۱۱}an anti-gay backlash

ارزش می‌دانستند. چنین فهرست‌هایی دلالت بر این امر داشت که در طول تاریخ هویت همجنسگرایانه امری شایع بوده است؛ خواه آن را هم‌جنس‌خواهی^{۳۲} و یا همجنسگرایی^{۳۳} بدانیم. این رویکرد (یا احتمالاً رویکردهای نزدیک به این) را معمولاً «ذات‌گرایانه» می‌نامند. مورخان و محققانی که همدلانه با جنبش آزادی‌خواهانه همجنسگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همراهی می‌کردند، دست به نوشتن کتاب‌هایی زدند که به‌طور ضمنی متکی به رویکرد ذات‌گرایی بود. جان باسول^{۳۴} در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به لحاظ روش‌شناختی و تاریخی بحث را وارد پیچیدگی‌های بیشتری کرد و در طی زمان به ندانم‌انگاری^{۳۵} واقعی بین دو رویکرد ذات‌گرایانه و منتقدان آن تغییر موضع می‌داد. کتاب کرامپتون^{۳۶} در سال ۲۰۰۳ به چاپ رسید نمونه برجسته معاصر مبتنی بر روش‌شناسی ذات‌گرایانه است.

ذات‌گراها مدعی بودند که مقولات در باب جذابیت جنسی اموری قابل‌مشاهده هستند؛ نه اینکه بر ساخته باشند. برای مثال هنگامی که در یونان باستان اصطلاحاتی برابر با تقسیم‌بندی همجنسگرا و دگرنسگرا وجود نداشت باین‌حال مردم افرادی را مشاهده می‌کردند که به هم‌جنس یا جنس مخالف خود گرایش جنسی داشتند. در تاریخ و میان فرهنگ‌های مختلف، افرادی بوده‌اند که به میزان زیادی دارای ویژگی‌هایی همسان در گرایش جنسی بوده‌اند که می‌توان سخن گفتن از وجود گرایش جنسی به دو جنس مختلف را معنادار دانست؛ هرچند تنوع معناداری در هر زمان و اقلیم خاص نیز در کار بوده است؛ بنابراین دیدگاه همجنسگرایی نوعی مشخص و طبیعی است و محصولی فرهنگی یا تاریخی نباید قلمداد شود. همچنین ذات‌گرایان بر این باورند که تفاوت‌های فرهنگی در کیفیت بیان و تفسیر از همجنسگرایی در کار است؛ اما تأکید می‌کنند این تفاوت‌ها به‌اندازه‌ای نیست که مانع شود تا قائل به مقولاتی عام و جهانی درباره گرایش‌های جنسی شویم.

^{۳۲}Inversion

^{۳۳}homosexuality

^{۳۴}John Boswell

^{۳۵}agnosticism

^{۳۶}Crompton

در مقابل این رویکرد، از دهه ۱۹۷۰ تاکنون تعدادی از محققان که اغلب تحت تأثیر ماری مک‌ینتاش^۷ و میشل فوکو^۸ هستند، استدلال می‌کنند که روابط طبقه‌ای، علوم انسانی و دیگر نیروهای ساختارمند تاریخی، مقولات جنسی و هویت‌های فردی را ساخته‌اند و این امور مرتبط با فرهنگ و تاریخ‌اند. یکی از مدافعان این نظریه یعنی دیوید هالپرین^۹ بر این باور است که کیفیت ساختار امر جنسی که در زمینه تاریخی و فرهنگی به وجود آمده است، به‌صورت غیرقابل فروکاهشی، خاص و ویژه است. تأکید بر ساخت اجتماعی تجربه و ابراز امر جنسی منجر به این شد تا این دیدگاه را «ساختارگرایی اجتماعی»^{۱۰} بنامند؛ اگرچه تعداد زیادی از مدافعان اخیر این دیدگاه اصطلاح «تاریخی‌نگری»^{۱۱} را ترجیح می‌دهند. بنابراین همجنسگرایی به‌عنوان گونه‌ای از ساختار جنسی، بهتر فهمیده خواهد شد اگر آن را صرفن مفهومی مدرن و غربی بدانیم و برایش نقشی قائل شویم. قبل از بسط و گسترش این ساختار، افراد به‌صورت حقیقی «همجنسگرا»^{۱۲} نبودند حتی هنگامی که فقط به هم‌جنس خود گرایش جنسی داشتند. برای مثال، مفهوم ملوط [1] در یونان باستان که نقشی در عمل جنسی است و مفهوم "گی" که جایگاهی برای فرد در اجتماع قلمداد می‌شود؛ موجب پیدایش تفاوتی می‌گردد که گنجاندن این دو مفهوم در یک مقوله را سخت می‌نماید.

بنا بر شیوه‌ای که مدافعان نظریه کویر می‌پسندند و در ادامه بدان خواهیم پرداخت، می‌توان چنین ابراز داشت که ساختارگرای اجتماعی استدلال می‌کنند که ساختارهای اجتماعی خاص، شیوه‌های مختلف وضعیت جنسی ما را تولید می‌کنند. حالت جنسی خاصی که مستقل از فرهنگ باشد، اساسن در کار نیست؛ حتی مفهوم و تجربه گرایش جنسی نیز محصول تاریخ به شمار می‌آید. برای

^۷Mary McIntosh

^۸Michel Foucault

^۹David Halperin

^{۱۰}social constructionism

^{۱۱}historicism

^{۱۲}homosexual

دفاع از این نظریه می‌توان چنین گفت که طیف تنوع جنسی تاریخی و سیالیت امکان‌های انسانی بسیار گسترده‌اند و سخت است بتوان آن‌ها را در طرح مفهومی خاصی گنجانده.

بعد سیاسی مهمی در این بحث به ظاهر انتزاعی تاریخی وجود دارد. ساختارگرایان اجتماعی استدلال می‌کنند که ذات‌گرایی، دست‌کم بنا به دو دلیل از لحاظ سیاسی جایگاه ضعیفی دارد. اول آنکه اگر ذات‌گراها بپذیرند که چنین مبنایی یعنی مقوله‌ی دوتایی همجنسگرا و دگرجنسگرا وجود دارد، آنگاه به اشتباه تصدیق کرده‌اند که دگرجنسگرایی هنجار و همجنسگرایی، اگر دقیق بخواهیم بگوییم، نابهنجار است و همین امر مایه آن می‌شود که همواره همجنسگراها اقلیت به حساب آیند. دوم آنکه، ساختارگرایان اجتماعی استدلال می‌کنند که هدف مهم تحقیقات تاریخی باید این باشد که طرح‌های مفهومی معاصر در باب جنسیت را به پرسش بکشد. پذیرش دوگانه همجنسگرا/دگرجنسگرا محافظه‌کارانه و احتمالاً حتی ارتجاعی است و مایه سلب توفیق در کاوش برای امکان‌های جدید تلقی می‌شود. (انتقاداتی از جانب مدافعان نظریه کوئیر نسبت به ذات‌گراها در کار است که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت). در مقابل، ذات‌گراها استدلال می‌کنند که رویکرد تاریخی نگری، همین امکان بحث از «تاریخ همجنسگرایی» را از دست می‌دهد. در عوض، حیطه تحقیقات به بحث از نیروهای اجتماعی دیگر می‌پردازند و از این بحث می‌کنند که چگونه این نیروهای اجتماعی شکل یا اشکال متمایزی از جنسیت را تولید کرده‌اند. فقط رویکرد ذات‌گرایانه می‌تواند بر پروژه تاریخ همجنسگرایی اتکا کند و به‌طور کلی از تاریخ اقلیت‌ها به نفع جنبش آزادی‌خواهانه همجنسگرایان بهره‌برد.

نظریه قانون طبیعی

امروزه نظریه قانون طبیعی رایج‌ترین دفاع را از رفتارهای گوناگون همجنسگرایان مرد و زن پیش می‌نهد و همین‌طور شایسته بذل توجه است. بسط و گسترش نظریه قانون طبیعی داستانی بسیاری طولانی و پیچیده دارد؛ اما گفتگوهای افلاطون، سرآغازی منطقی برای شروع بحث است زیرا برخی از ایده‌های اساسی از همین‌جا صورت‌بندی اولیه خود را انجام دادند و به‌اندازه کافی دارای اهمیت است تا از آن برای حیطه مطالعات جنسی بهره‌برداری کنیم. برای سوفیست‌ها، عالم انسانی قلمرو اعتبار قراردادهای متغیر است و نه حقیقت اخلاقی لایتغیر. در مقابل، افلاطون استدلال کرد که حقایق ثابت مبنای این عالم مادی متغیر است. واقعیت که شامل حقایق اخلاقی ازلی و ابدی است،

موضوعی مرتبط با طبیعت است. هرچند بدیهی است تنوع بسیار زیادی در اعتبار قراردادهای انسانی از شهری به شهر دیگر وجود دارد (امری که یونانی‌ها روزه‌روز بیشتر بدان آگاهی می‌یافتند)؛ اما باین‌حال قانون یا معیاری نانوشته وجود دارد که انسان‌ها باید ذیل آن به حیات خود ادامه دهند. افلاطون در «قوانین»^{۴۲} از ایده ثابت و طبیعی برای آمیزش جنسی بهره می‌برد و از خط فکری سخت‌گیرانه‌تری نسبت به آنچه در ضیافت^{۴۳} و فردروس^{۴۴} آورده بود، پیروی می‌کند. وی در کتاب اول می‌نویسد که چگونه آمیزش با جنس مخالف به‌موجب طبیعی بودن مایه لذت می‌شود؛ درحالی‌که آمیزش با جنس موافق امری «غیرطبیعی» است.^{۴۵} در کتاب هشتم، گوینده آتنی ملاحظات دربارۀ این مطلب بیان می‌کند که چگونه باید قوانینی وضع کرد تا اعمال همجنس‌گرایانه و خودارضایی را ممنوع و آمیزش غیرزایشی را که به‌طور گسترده مقبول بود، نامشروع قلمداد کنند. شاید بهترین شیوه برای فهم گفتگوی افلاطون در این موضوع، در مطالعه متن تمام دغدغه‌های وی در باب قوای شهوانی نفس آدمی و کیفیت مهار کردن آن باشد. افلاطون آشکارا قوای شهوانی را در گرایش به هم‌جنس بسیار قوی و بنابراین آن را به نحو خاصی مشکل‌ساز می‌داند؛ باینکه در ضیافت این گرایش اروتیک را مایه تقویت زندگی فیلسوف و نه از پایه و اساس شهوانی توصیف کرده است.

شخصیت‌های برجسته دیگری نیز در گسترش نظریه قانون طبیعی نقش اساسی داشته‌اند. ارسطو بر عقل و استدلال‌ورزی به‌عنوان فصل ممیز انسان نسبت به دیگر موجودات طبیعی تأکید داشت. همچنین رواقیان انسان را جزئی از نظم طبیعی جهان می‌دانستند. هم ارسطو و هم رواقیان در تشکیل منظر قانون طبیعی نقش داشتند و آن چنانکه سیسیرون^{۴۶} گفته بود بر این باور بودند که «قانون درست همان دلیل درست است که با طبیعت توافق دارد». ارسطو در رویکرد خود طبیعت را نیز واجد تغییر می‌دانست و از همین رو قائل بود که قانون طبیعی نیز می‌تواند به‌تبع طبیعت در طول

^{۴۲}Laws

^{۴۳}Symposium

^{۴۴}Phaedrus

^{۴۵}636c

^{۴۶}Cicero

زمان تغییر نماید؛ این همان ایده‌ای بود که بعدها آکویناس آن را در قانون طبیعی خود گنجانده است. ارسطو به صورت گسترده درباره موضوعات جنسی مکتوبی نگاشته است زیرا او نسبت به افلاطون علاقه کمتری به مسائل شهوانی داشت. احتمالاً در بهترین صورت‌بندی بتوان ارسطو را ذیل جریان عمومی جامعه یونانی جا داد که قبل از ذکر شد یعنی بحث در نقش فاعلی و نقش مفعولی داشتن است که دومی یعنی مفعول بودن برای کسانی که شهروند هستند و یا بعد از شهروند خواهند شد، مساله ساز است. زنان بنیان‌گذار فلسفه رواقی نیز هم‌نوا با معاصران خویش فقط به مردان علاقه‌مند بود و در تفکرش منعی برای آمیزش با هم‌جنس دیده نمی‌شود. در مقابل، سوسیرون رواقی متأخر با آمیزش به‌طور کلی مخالف بود و نسبت به اعمال جنسی هم‌جنس‌گرایانه مخالفت شدیدتری ابراز می‌داشت.

توماس آکویناس تأثیرگذارترین صورت‌بندی از نظریه قانون طبیعی را در قرن سیزدهم ارائه کرد. وی با درآمیختن رویکرد ارسطویی با الهیات مسیحی تأکید کرد که اصل اساسی خوبی‌ها در انسان، ازدواج و زایش است. آکویناس مطلبی درباره اعمال جنسی با هم‌جنس ننوشته است اما به تفصیل در مردود بودن هرگونه رابطه جنسی غیر از ازدواج، به مثابه گناه، قلم‌فرسایی کرده است. به نظر وی، تمایلات جنسی که در حدود ازدواج و امور یاری‌رساننده به ازدواج هستند مانند عشق، هم‌نشینی، زادوولد مشروع، نه تنها مجاز بلکه حتی در زمره خوبی به حساب می‌آیند. او بر این عقیده باور داشت که زایش جزئی از آمیزش اخلاقی یا درست است؛ زوجها می‌توانند از بهره جنسی برخوردار باشند؛ بدون اینکه قصد زادوولد داشته باشند و آمیزش در رابطه ازدواج، حتی با وجود نازا بودن (بسا به این دلیل که زوجه پس از سن یائسگی باشد) یکی از زوجها نیز درست است (البته به شرط اینکه انگیزه‌ای برای ابراز عشق در کار باشد). بنابراین تا اینجا نظرگاه وی آمیزش هم‌جنس‌گرایانه را مردود نمی‌شمارد. برای مثال یک تومیسست می‌تواند بر این باور باشد که ازدواج هم‌جنس‌گراها درست است و از همین استدلال بهره ببرد؛ زیرا ایشان نیز مانند زوجی هستند که زایش در رابطه ایشان منتفی است؛ باین حال به‌طور کامل به یکدیگر عشق می‌ورزند و وصلتی مشترک دارند.

آکویناس در حرکتی قابل توجه، شرطی را یادآور شد که برای هر آمیزش اخلاقی شرط صحت قلمداد شود و آن زایشی بودن آن گونه آمیزش است. تنها شیوه‌ای که این مقصود در آن حاصل می‌شود، دخول واژینال است. از آن رو که فقط ریختن مایع منی در واژن می‌تواند به‌طور طبیعی منجر به زایش شود، پس چنین خواهد بود که تنها این گونه آمیزش زایشی محسوب شود حال هرچند آمیزش منجر به زایش نشود یا به دلیل نازایی زایش منتفی باشد. البته پیامد این اشتراط آن است که هرگونه

آمیزش بین همجنس (حتی اگر در قالب ازدواجی عاشقانه رخ داده باشد) و آمیزش غیرواژنی بین زوج‌های مزدوج نیز مطلقاً غیراخلاقی است. توجیه^{۴۸} این شرط مهم چیست؟ در مساله دیگری نیز همین بحث توجیه بیشتر بیان می‌شود؛ یعنی آنجا که آکویناس طبیعت آدمیان را تا حدی متفاوت از هم می‌داند و اجازه می‌دهد افراد به صورت چشمگیری قواعد اخلاقی عام را متفاوت از هم به کار برند؛ می‌توان به سادگی استدلال کرد انسان‌هایی هستند که به صورت طبیعی، هم از لحاظ احساسی و هم از لحاظ فیزیکی به همجنس خود تمایل جنسی دارند، پس بنا بر رأی آکویناس باید این فعل را اخلاقی قلمداد کرد. متأسفانه آکویناس توجیه خود را برای اشتراط این دلیل، یعنی زایشی بودن آمیزش بیان نکرده است.

با این حال نظریه پردازان متأخر در باب قانون طبیعی، به شیوه‌های مختلفی در صدد دفاع از شرط «از گونه‌ی زایشی بودن»^{۴۹} پیشنهادی آکویناس برآمدند. اول آنکه اعمال آمیزشی که شامل همجنسگرایی، لواط با جنس مخالف یا آمیزشی که در آن از بارداری جلوگیری می‌شود، مایه فساد اندام‌های جنسی می‌شود؛ همان اندام‌هایی که وسیله زایایی به حساب می‌آیند. این استدلال را اغلب استدلال «قوه‌ی انحرافی»^{۵۰} می‌نامند که احتمالاً به صورت تلویحی در اندیشه آکویناس بر آن دلالت دارد. این استدلال در معرض انتقادهای تندی قرار گرفت و بهترین مدافعان رویکرد تومیستی به نظریه قانون طبیعی، سعی در فراروی از این استدلال دارند (برای مثال جورج در اثر منتشرشده در ۱۹۹۹ این استدلال را از درجه اعتبار ساقط دانست). البته اگر این استدلال ناکارآمد از آب درآید، تومیست‌ها باید برخی از اعمال جنسی همجنسگرایان را از لحاظ اخلاقی مجاز بشمارند (حتی از لحاظ اخلاقی خوب قلمداد کنند)؛ اما هنوز منابعی در دسترس دارند که بر مبنای آن‌ها علیه آمیزش همجنسگرایانه (و دگرجنسگرایانه) اتفاقی و نامنظم استدلال می‌کنند. هرچند ویژگی‌های این استدلال نوع دوم که از جانب نظریه‌پردازان متعدد معاصر در دفاع از قانون طبیعی ارائه شده است، بسیار متفاوت از یکدیگر هستند اما وجوه مشترک آن‌ها قدرتمند است. وفق آموزه‌های تومیستی، استدلال ایشان تا حد زیادی

^{۴۸}Justification

^{۴۹}generative type

^{۵۰}perverted faculty argument

مبتنی بر یک خوانش از خوبی‌ها در انسان است. دومین ویژگی مهم که در استدلال علیه آمیزش همجنسگرایانه از آن بهره برده می‌شود، یکپارچگی شخصیتی و مساله ازدواج است (البته نه در برابر همجنسگرایی به‌مثابه گرایشی جنسی که بر اساس آموزه‌های رسمی کلیسای کاتولیک استوار نیست و از آن‌ها پیروی نمی‌کند). بنابراین نظرگاه، یکپارچگی شخصیتی بدان معناست که انسان به‌عنوان فاعل آگاه، نیاز دارد تا بین نیت ذهنی و کنش بدنمند در عالم خارج، یکپارچگی داشته باشند. بنابراین، استفاده از بدن یک یا چند تن صرفن به‌قصد لذت خود، موجب ناپیکارچگی «خود» می‌شود؛ ایشان درباره خودارضایی نیز همین استدلال را به کار می‌برند. این بدان معناست که نیت فرد فقط بهره بردن از بدن (خود یا دیگری) به‌منظور حصول لذت است و این مساله مایه فروکاست یکپارچگی شخصیتی است. البته به‌آسانی می‌توان پاسخ داد برقراری رابطه همجنسگرایانه، الزامن دلالت بر بهره‌برداری از دیگری صرفن برای لذت شخصی نیست. از همین رو، نظریه‌پردازان در باب قانون طبیعی پاسخ می‌دهند که اتحاد جنسی در بستر فهم ازدواج به‌مثابه خوبی انسانی مهمی است و تنها روش مجاز ابراز جنسیت است. با این حال ایشان باید پاسخ دهند که چگونه ازدواج به این کیفیت خاص، خوبی انسانی به‌حساب می‌آید؛ در حالی که در این شیوه خاص ازدواج زایش در مرکز این مفهوم و به‌عنوان «عامل اجرایی طبیعی»^۱ ازدواج قلمداد می‌شود. نظریه‌پردازان قانون طبیعی اگر بخواهند همچنان بر مخالفت خود با آمیزش همجنسگرایانه پافشاری کنند، باید همچنان بر مساله زایش تأکید ورزند. برای مثال اگر بخواهند عشق و حمایت طرفینی را به‌منظور شکوفایی انسان محوریت بخشند، واضح است که بسیاری از زوج‌های همجنسگرا از چنین شرطی برخوردارند؛ بنابراین اعمال جنسی ایشان از لحاظ اخلاقی درست خواهد بود.

با این حال انتقادات فراوانی به این‌گونه خوانش از ازدواج به‌مثابه خوبی اساسی انسانی وارد شده است. یک انتقاد آنکه با «عامل اجرایی طبیعی» قلمداد کردن زایش در ازدواج، آمیزش در ازدواج‌های دگرجنسگرایانه نیز زیر سؤال می‌روند؛ زیرا در زوج‌های دگرجنسگرا که می‌دانند یکی یا هردوی آن‌ها گرایش به جنس موافق ندارند، آمیزش برای زایش صورت نمی‌گیرد. با این وجود، به‌یقین این آمیزش نادرست شمرده نمی‌شود. پس چرا آمیزش همجنسگرایانه در بافتی مشابه (یعنی اتحاد مشترک طولانی‌مدت) نادرست باشد؟ پاسخ مدافعان قانون طبیعی این خواهد بود که دخول و ژنیال، به‌صورت بالقوه عمل جنسی زایشی است، یعنی فی‌نفسه و قطع‌نظر از باقی امور (اگرچه مجاز شمرده شده است

^۱fulfillment

که برای زوجی خاص این زایش ممکن نباشد)، همان‌طور که آمیزش دهانی و مقعدی نیز بالقوه زایشی محسوب نمی‌شوند؛ خواه در رابطه همجنسگرایانه و خواه رابطه دگرجنسگرایانه. اما آیا این تفاوت بیولوژیک به لحاظ اخلاقی مرتبط با مساله است و آیا به همان‌گونه‌ای است که در فرض مدافعان قانون طبیعی به کار می‌رود؟ به نظر می‌رسد نظریه‌پردازان قانون طبیعی در هنگام بحث از این موضوع دچار تردید هستند. از یکسو ایشان برآنند تا ازدواج ایده‌آل را اتحادی عاشقانه بین دو نفر بدانند که به شکوفایی یکدیگر یاری می‌رسانند و آمیزش در این میان نقشی مکمل دارد. البته این امر راه را برای امکان مجاز شمردن آمیزش همجنسگرایانه و لواط دگرجنسگرایانه باز می‌کند که ایشان در پی مخالفت با هردوی این‌ها هستند. آنگاه از این‌رو است که خوانشی از جنسیت به دست می‌دهند که به نظر می‌رسد به‌شدت فروگاشی است و تأکید می‌کند زایش در مرکز این مساله قرار دارد؛ به‌نحوی که معنای تحت‌اللفظ گفته‌های ایشان، غیرمجاز شمردن ارضای جنسی مردانه از هر طریقی به‌غیر از دخول در واژن معشوق است. سپس آنگاه که متهم به فروکاست مفهوم آمیزش می‌شوند، دوباره به بازتعریف موسع‌تری در باب ازدواج می‌پردازند.

امروزه، نظریه قانون طبیعی امتیاز مهمی را به جریان تفکر لیبرال واگذار کرده است. در مقابل صورت‌بندی قرون‌وسطایی، نظریه‌پردازان معاصر در باب قانون طبیعی به نفع قدرت دولتی محدود و استدلال می‌کنند و بر این باور نیستند که دولت باید در ممانعت از وقوع هرگونه فعل غیراخلاقی دخالت کند. با این‌وجود علیه همجنسگرایی و نیز علیه حمایت قانونی از صاحب مسکن و شغل شدن همجنسگرایان استدلال می‌کنند؛ تا جایی که مخالف احضار ایشان در دادگاه به‌عنوان شاهد و کارشناس و یا هیات منصفه هستند. آن‌ها همچنین هنوز علیه ازدواج همجنسگراها نیز استدلال می‌کنند.

نظریه کوپیر و ساختار اجتماعی جنسیت

با رشد جنبش آزادی‌خواهانه همجنسگرایان پس از واقعه استون‌وال، آشکارا دیدگاه‌های همجنسگرایانه به ساحت سیاست، فلسفه و نظریه ادبی راه یافت. در آغاز این امور اغلب آشکارا به

تحلیل‌های فمینیستی درباره پدرسالاری و یا دیگر رویکردهای پیشین از این نظریه، ارتباط داده می‌شد. با این حال باید گفت نظریه کویر در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بسط و گسترش یافت؛ البته بدیهی است پیشینیانی با اهمیت نیز در شکل‌گیری این امر دست اندر کار بوده‌اند و همین امر تعیین تاریخ دقیق تکوین این نظریه را دشوار می‌سازد. نظریه کویر از جهات متعددی با نظریه‌های پیشین در باب آزادیخواهی همجنسگرایان تفاوت دارد؛ یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها را می‌توان در بررسی ادله اخذ اصطلاح کویر به جای گی و لزبین بیان نمود. برای مثال برخی از روایت‌ها از نظریه لزبین، ذات هویت لزبین و جنسیت را در اصطلاحاتی بسیار خاص تصویر می‌کرد: هویت جنسیتی لزبین‌ها دارای مراتب نیست و امری کاملن اجماعی است و به‌ضرورت، آلت جنسی زنانه در آن محوریت ندارد. برای مثال لزبین‌ها از این چهارچوب برای استدلال‌ورزی بهره می‌برند تا بتوانند به‌خوبی نظریه قانون طبیعی را به‌نقد بکشند و ابراز دارند که ایشان امر جنسیتی ذاتن مردانه‌ای را به قانون طبیعت نسبت داده‌اند که مبتنی بر آلت جنسی، دخول و وضعیت ارضای جنسی مردانه است. (نظریه‌پردازان قانون طبیعی به‌ندرت از ارضای جنسی زنانه نام برده‌اند).

البته این رویکرد که بر توصیف هویت جنسی گی‌ها و لزبین‌ها مبتنی است، دارای سه مشکل است. اول آنکه به نظر می‌رسد هرچند هدف انتقاد از رژیم دگرجنسگرا، به دلیل منع از پذیرش و به حاشیه راندن افرادی است که جنسیتی متفاوت دارند؛ اما همین صورت‌بندی «ذات‌گرایانه» یا ویژه از افراد گی و لزبین نیز تأثیری مشابه با همان رژیم دگرجنسگرا خواهد داشت. اگر به همین مثال اخیر توجه کنیم درخواهیم یافت، با مفهوم‌سازی ویژه از هویت لزبین، آن دسته از زنانی نادیده گرفته می‌شوند که از لحاظ جنسی و احساسی به زنان دیگر علاقه‌مندند، با اینکه در تعریف فوق نمی‌گنجد. لزبین‌های سادومازوخیست و بوچ-فم‌ها به‌صورت منطقی ذیل این «برابری» ایده‌آل قرار نمی‌گیرند. مشکل دوم آنکه چنین تأکیدی بر جنسیت شریک یا شرکای جنسی باعث فروکاستن دیگر معیارهای هویت‌بخش مانند نژاد و قومیت می‌شود. برای مثال آنچه بیشترین اهمیت را برای یک لزبین سیاه‌پوست خواهد داشت، این امر خواهد بود که لزبین است و نه سیاه‌پوست. بسیاری از گی‌ها و لزبین‌های رنگین‌پوست که از این رویکرد ضربه خورده‌اند، این تأکید را متهم به گنجاندن هویتی ذاتن سفید در قلب هویت گی‌ها و لزبین‌ها قلمداد می‌کنند.

سومین و آخرین مشکل آنکه اغلب همین مقوله «هویت» را غیرقابل مناقشه و فاقد تاریخت لحاظ می‌کنند. با این حال چنین دیدگاهی تا حد زیادی بدان خاطر که استدلال‌هایش در

فضایی پسااستارگرایانه نشو و نما کرده‌اند، روز به روز بیشتر غیرقابل دفاع به نظر می‌رسند. شخصیت برجسته در حمله به دیدگاه غیر تاریخی‌نگری در باب جنسیت، میشل فوکو بود. او در چند اثر خود تاریخ جنسیت را از یونان باستان تا دوره مدرن تحلیل و بررسی کرد (منتشر شده در ۱۹۸۰، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶). هرچند پروژه وی، متأسفانه، با مرگ ناشی از عوارض ابتلا به ایدز ناتمام باقی ماند اما صورت‌بندی عمیق او از مساله نشان داد که چگونه فهم از جنسیت در زمینه و زمانه مختلف، متفاوت از هم می‌تواند باشد. استدلال‌های او در نظریه‌پردازی در باب همجنسگرایی، به‌طور عام و نیز نظریه کویر، به‌طور خاص، تأثیر شگرفی داشته است.

یکی از دلایلی که به نفع دیدگاه تاریخی اقامه شده است که ذکرش در بالا رفت، آن است که فوکو یاری رساند تا بستری برای فهم این ادعا فراهم آید که جنسیت امری برساخته در اجتماع است نه اینکه طبیعت آن را به انسان داده باشد. علاوه بر این، برای اینکه پیش‌داوری در باب تقابل ساختارگرایی با ذات‌گرایی رخ ندهد، من از کاربرد اصطلاح همجنسگرایی^۵ در دوران باستان و قرون‌وسطی پرهیز کردم. در یونان باستان، جنسیت شریک جنسی اهمیت نداشت و مهم این بود که چه کسی نقش فاعلی و چه کسی نقش مفعولی دارد. در دیدگاه قرون‌وسطایی «فاعل سودومی/لاطی» کسی بود که در برابر اغواء، تسلیم شده و مبادرت به عمل جنسی غیرزایشی می‌نماید. در قرون‌وسطی جنسیت شریک جنسی مهم‌تر از دوران باستان بود و چارچوب‌های الهیاتی گسترده، بر دو مقوله گناه و اجتناب از آن تأکید می‌ورزیدند. با برآمدن مفهوم «همجنسگرایی» در دوران مدرن، ممکن شد فردی در این مقوله بگنجد، حتی اگر بنا بر میل درونی خود مبادرت به انجام عمل جنسی نکرده باشد. وجه مشترک بین این سه فرهنگ بسیار مختلف، یعنی جنسیت طبیعی، چیست؟ برساخت‌گرایان اجتماعی چنین پاسخ خواهند داد که اصلن جنسیت «طبیعی» در کار نیست و تمام فهم‌های ما از این مساله «در» و «تحت تأثیر» فهم فرهنگی حاصل شده است. می‌توان با ملاحظه کردن مثال‌های متعدد انسان‌شناسانه دیگری خارج از فرهنگ غربی نیز شواهد بیشتری به دست آورد. باین‌حال حتی در بافت محدودتری که در اینجا به بحث گذارده شده است، تفاوت‌ها بین فرهنگ‌ها بسیار برجسته و

^۵homosexual

چشمگیر هستند. در یونان باستان تصور بر این بود که مردان (در مورد زنان اطلاعات کمتری در کار است) می‌توانند از لحاظ اروتیک پاسخگوی هم‌جنس خود باشند و اکثریت بسیاری از مردانی که درگیر روابط همجنس‌گرایانه اند، ازدواج کرده‌اند (یا بعدتر ازدواج خواهند کرد). اما فهم معاصر از مساله همجنس‌گرایی، دامنه امور جنسی را به دو مقوله‌ی همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا تقسیم می‌کند که بیشتر دگرجنس‌گرایان قادر به پاسخگویی اروتیک به هم‌جنس خود نیستند.

در صورتی که جنسیت ساختاری اجتماعی باشد، این نظریه‌ها این امر را غیرواقعی قلمداد نمی‌کنند. از آن‌رو که (بنابراین دیدگاه) افراد برساخت‌های فرهنگ خود هستند، پس ما نیز در آن مقوله‌ها جا داریم. بنابراین افراد امروزه به‌راستی خود را در همین مقوله‌های همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا (و احتمالاً دوجنس‌گرا) فهم می‌کنند و بسیار سخت است از این مقولات خارج شویم، حتی برای یک‌بار هم نمی‌تواند فردی بیاید تا این برساخت‌های تاریخی را به خود ایشان بنمایاند و نشان دهد.

بنابراین نظریه‌ی قائل به دو مقوله‌ی گی و لزبین با سه مشکل اساسی روبروست که هر سه آن‌ها به مفهوم «هویت» ارتباط دارند. بنابراین نظریه‌ی کویر به‌صورت گسترده‌ای برای پاسخ به این سه مساله به وجود آمد. حال ببینیم چگونه نظریه‌ی کویر با التفات به همین اصطلاح کویر توانست چنین امری را صورت دهد. به خلاف نظریه‌ی گی و لزبین، نظریه‌ی کویر به وجود یک ذات، خواه طبیعت جنسی و خواه غیرجنسی استدلال نمی‌کند. در عوض کویر را امری نسبی دانستند که معنای خود را دقیقاً در تقابل با هنجار به دست می‌آورد؛ و البته آن هنجار، امری تعریف‌پذیر است. یکی از نظریه‌پردازان دقیق و ماهر در باب نظریه‌ی کویر چنین می‌نویسد: کویر یعنی هر آنچه در مخالفت با هنجار، مشروعیت و سلطه باشد. به‌طور خاص، چیزی وجود ندارد تا کویر به‌ضرورت بر آن دلالت نماید. کویر هویتی فاقد ذات است.^{۳۵} حال که هیچ‌گونه ذاتی در کار نیست، نظریه‌ی کویر کسانی را که خارج از هنجارهای گی و لزبین قرار دارند، مانند سادومازوخیست‌ها را به حاشیه نمی‌راند. از آن جایی که مفهوم‌سازی‌های خاص از جنسیت در اینجا منتفی است و هیچ امری هسته معنایی اصلی برای کویر شمرده نشده است، بنابراین آزادی بیشتری برای هویت‌بخشی شخصی وجود دارد؛ برای مثال می‌توان به لزبین‌های سیاه‌پوست اشاره کرد که می‌توانند از نژاد خود (یا هر ویژگی دیگر مثل عضو خرده‌فرهنگ S & M بودن) بیش از لزبین بودن برای هویت بخشی بهره ببرند. نکته پایانی

^{۳۵}Halperin, 1995, 62.

اینکه این موضوع بصیرتی را در باب پساساختارگرایی درباره مشکلات توصیف یک ذات یا تعیین خصیصه‌ای غیر تاریخی برای تعریف هویت، در اختیار ما قرار می‌دهد.

نظریه‌پردازان کوئیر با این جنبش اساسی مدعی شدند تمام مقولاتی که با آن‌ها هویت را فهم می‌کنیم، برساخت‌هایی اجتماعی هستند و طبیعت آن را به ما اعطا نکرده است و از این رهگذر امکان‌های بیشتری برای تحلیل، پیش روی ما باز کردند. برای مثال، نظریه‌پردازان کوئیر آزمودند که چگونه مفاهیم اساسی جنسیت و آمیزش که به نظر انسان مدرن غربی می‌رسد بسیار طبیعی و خود-گواه یا بدیهی هستند، در واقع از طریق افعال روزمره برساخته و شکل گرفته‌اند و این امر به صورتی رخ داده است که به دگرجنسگرایی مزیت و برتری داده است. همچنین به آزمون مقولات پزشکی پرداختند که خود از لحاظ اجتماعی برساخته هستند (فاستو استرلینگ^۵ اثر سال ۲۰۰۰ خود عالمانه این مساله را بررسی کرده است؛ بالاینکه بالمال نظریه‌پرداز کوئیر به شمار نمی‌آید). دیگرانی نیز به بررسی این مساله پرداختند که چگونه زبان و به‌ویژه تمایزها بین آنچه به گفتار می‌آید و آنچه به گفتار نمی‌آید، یعنی مطابق با دو مقوله «بیان‌شده» و «نهان شده»، به‌خصوص با توجه به تقسیم‌بندی مدرن در باب همجنسگرا و دگرجنسگرا تا حد زیادی ساختار تفکر مدرن را شکل داده است. این بدان معناست که ایشان استدلال کرده‌اند وقتی ما به دو-مقوله‌هایی مثل طبیعی/مصنوعی یا مردانه/زنانه می‌نگریم، در پس‌زمینه آن‌ها ابتدایی تلویحی را به فهمی بسیار متأخر و دلبخواهانه از جهان جنسی می‌یابیم؛ گویا ایشان جهان را به دو پاره تقسیم کرده‌اند. سیالیت مقولات که از رهگذر نظریه کوئیر به وجود آمد، امکان بررسی موارد تاریخی نوینی را بر ما گشود که انواعی خاموش از عواطف و روابط در زمان پیشین بوده‌اند.

همچنین نظریه کوئیر منظری قابل تأمل را بر ما آشکار کرد که هرچند در قبل به‌صورت ضمنی بدان اشاره شد اما به‌طور خاص دارای اهمیت است. از آن‌رو که بیشتر استدلال‌های ضد همجنسگرایانه مبتنی بر به‌قول معروف، طبیعی بودن دگرجنسگرایی بنا شده است، نظریه کوئیر سعی کرد تا نشان دهد همین مقولات به چه کیفیت و عمیق، خودشان برساخته‌هایی اجتماعی هستند.

^۵Fausto-Sterling

یک مثال می‌تواند برای روشن‌تر نمودن نظریه کوپیر ما را یاری رساند. در مقاله‌ای که علیه ازدواج همجنسگرایانه به نگارش درآمده است و من آن را به این منظور انتخاب کردم که می‌تواند به‌خوبی این دیدگاه را نمایندگی کند؛ جیمز ویلسون^{۵۵} مدعی است مردان همجنسگرا «گرایش زیادی» به بی‌بندوباری جنسی دارند. در مقابل، ازدواج تک‌همسری و عاشقانه صورتی طبیعی از دگرجنسگرایی است. در این استدلال، دگرجنسگرایی ترکیبی متضاد با امری است که کاملن طبیعی ولی درعین‌حال در معرض خطر است. انسان، دگرجنسگرا به دنیا می‌آید؛ اما این وضعیت طبیعی می‌تواند از درون متلاشی شود؛ از آن‌رو که زوج‌های همجنسگرا و معلمان همجنسگرا وجود دارند و حتی همین‌که بسیار از همجنسگرایی سخن به میان می‌آید. استدلال ویلسون مستلزم تفکیکی ریشه‌ای و عمیق بین همجنسگرایی و دگرجنسگرایی است. اگر گی بودن از اساس امری متفاوت است، پس بیان و ابراز آن مشروعیت دارد. ویلسون به‌شدت مایل است تا درباره این فقره به‌شدت رک و راست باشد از همین رو وی مخالف «تحمیل سیاسی مدارا» درباره همجنسگرایان است.

نظریه‌پردازان کوپیر بر این امر توافق دارند که دستکم به‌صورت موقت، مساله صدق و کذب را به حالت تعلیق درآورند. در عوض، تحلیل‌ها بر کارکرد اجتماعی این گفتمان تمرکز نمایند. پرسشگری درباره اینکه چه کسی و به چه دلیل، فردی متخصص محسوب می‌شود و دغدغه‌ها درباره تأثیرات گفتمان متخصص‌ها برابر با حقیقت و راستی آن چیزی است که تابه‌حال از آن سخن گفته شد. این رویکرد آشکار می‌سازد که فعالیت‌های مشابه ویلسون (و دیگر مخالفان همجنسگرایی) نیز جنبش معرفت‌شناسانه مهمی است. از آن‌رو که دگرجنسگرایی وضعیتی طبیعی قلمداد می‌شود، پس جایگاهی برای سخن راندن است و نه اینکه مورد پرسش واقع شود. در مقابل، همجنسگرایی انحراف شمرده می‌شود، پس محتاج مطالعه و تحقیق است و نمی‌توان آن را جایگاهی دارای حجیت و اعتبار دانست که بتوان از آنجا به ایراد سخن پرداخت. با لحاظ این مزیت و برتری دگرجنسگرایی، ویلسون مجاز می‌داند که متخصص بی‌طرف و بانصاف ابراز نظر کند. باین‌حال، همچنان که در بُرشی تاریخی که در بالا بدان اشاره شد، انفصال و ناپیوستگی بسیاری در برداشت‌هایی از جنسیت به چشم می‌خورد؛ تا جایی که درست است مانند نظریه‌پردازان کوپیر نباید به جنسیت به‌عنوان طبیعت خاص داشتن

^{۵۵}James Q. Wilson

بنگریم. از آن رو که نباید شیفته‌ی هرگونه مفهوم خاصی از جنسیت باشیم، نظریه‌پردازان کویر فضا را برای اشکال حاشیه‌ای باز کردند.

بالین حال نظریه کویر به شیوه‌های بسیار متعددی به نقد کشیده شده است. مجموعه‌ای از انتقادات از جانب نظریه‌پردازانی است که با جنیش آزادی‌خواهانه همجنسگرایی موافق‌اند؛ زیرا آن را پروژه‌ای در راستای تغییر اجتماعی ریشه‌ای و عمیق می‌دانند. انتقاد اولیه که برای مثال هالپرین، آن را طرح کرده است، این است: دقیقن به دلیل عدم ارجاع اصطلاح کویر به وضعیت جنسی یا جنسیت ویژه‌ای، مجاز است که حتی دگرجنس‌گرایان نیز کویر به حساب آیند. این امر مایه از دست رفتن تمایزی می‌شود که به دلیل آن تمایز گی‌ها و لژیین‌ها به حاشیه رانده شده‌اند. نظریه کویر هویت را جنسیت‌زدایی می‌کند، درحالی‌که اساسن موضوع بر سر جنسیت است. انتقاد مشابه دیگر نیز این است: به دلیل اینکه نظریه کویر هر ذات یا مرجع معیاری برای بهنجار بودن را نفی می‌کند، بنابراین موجب تمایزی اساسی نمی‌شود. برای مثال، نظریه‌پردازان کویر معمولن استدلال می‌کنند که یکی از مزایای اصطلاح کویر این است که شامل ترنس سک‌شوال‌ها، سادومازوخیست‌ها و دیگر جنسیت‌های حاشیه‌ای نیز است. سؤال اینجاست: این دامنه تا کجا گستردنی است؟ آیا آمیزش بینانسلی^۶ (برای مثال بچه‌بازی)^۷ مجاز است؟ آیا هیچ حدّ و مرزی برای اشکال مقبول سادومازوخیسم یا فتیشیزم در کار است؟ درحالی‌که برخی از نظریه‌پردازان کویر به‌طور خاص بچه‌بازی را مجاز نمی‌شمردند، هنوز جای این پرسش باقی است که آیا این نظریه منابعی برای حمایت از چنین تفکیکی دارد یا نه. به‌علاوه برخی از ایشان به‌کلی مخالف این هستند که بچه‌بازی در مقوله کویر گنجانده شود.^۸ انتقاد دیگر آن است که نظریه کویر تا حدودی به دلیل اینکه معمولن به زبان بسیار فنی و تخصصی به نوشتار

^۴transgenerational

^۵pedophilia

^۶Halperin, 1995, 62.

درآمده است، گویا از جانب تعداد اندکی نخبه برای نخبگانی اندک طرح شده است. بنابراین طبقاتی^{۵۹} محسوب می‌شود و همچنین در ساحت عمل صرفن برای دانشگاه‌ها و کالج‌ها خواهد بود.

همچنین نظریه کوپیر از جانب کسانی مورد نقد واقع شده است که نیاز به تغییر اجتماعی ریشه‌ای و عمیق را مردود می‌شمارند. برای مثال، همجنس‌گرایان تمرکزگرا و محافظه‌کار با این استدلال انتقاد کرده‌اند که این نظریه در آینده «به‌صورت مصیبت باری بی‌حاصل» خواهد بود. اگر «کوپیر» بر توالی ضمنی آموزه‌های خود و نیز مخالفتش با جریان غالب جامعه پافشاری نماید، یعنی دقیقن همان چیزی که بیشتر نظریه‌پردازان کوپیر خواهان آن هستند؛ آنگاه به نظر خواهد رسید که فقط مایه اعتبار حملات محافظه‌کاران به همجنس‌گرایان خواهند بود. سولیوان^{۶۰} نیز به نظریه کوپیر از این رهگذر انتقاد می‌کند که مبتنی بر خوانش فوکو از مساله قدرت است و استدلال می‌کند که این مساله جایی برای مقاومت معنادار باقی نمی‌گذارد. با این حال به نظر می‌رسد برداشت سولیوان از اندیشه‌های فوکو در باب قدرت و مقاومت نادرست است.

نتیجه

بحث و گفتگو در باب همجنس‌گرایی تا حدی به این دلیل که در ارتباط با ساحت سیاست عمومی و موضوعات حقوقی است، به‌شدت رو به‌سوی قطبی شدن^{۶۱} پیش می‌رود. کسانی که بیشتر نسبت به مساله همجنس‌گرایی، خواه به‌صورت ایجابی و خواه سلبی، دغدغه نشان می‌دهند، بیشتر افرادی‌اند که درگیر با نظریه‌پردازان قانون طبیعی^{۶۲} اند و برآنند همجنس‌گرایان از حقوق قانونی کمتری برخوردارند؛ نظریه‌پردازان کوپیر نیز به‌نقد و ساختارشکنی رژیم جنسیتی دگرجنس‌گرا مشغول هستند. اما این دو دسته کمتر به گفتگوی با هم می‌پردازند و مکالمه با یکدیگر را یا به تأخیر می‌اندازند یا نسبت بدان تغافل می‌ورزند. نظریه‌پردازانی نیز در این میانه قرار دارند. برای مثال مایکل سندل^{۶۳} رویکردی ارسطویی را برگزیده است و از منظری ارسطویی استدلال می‌کند روابط همجنس‌گرایانه نیز مانند روابط دگرجنس‌گرایانه می‌توانند واجد خوبی‌های انسانی مشابهی باشند و این چنین فهمیده شوند.

^{۵۹}class biased

^{۶۰}Sullivan (1996)

^{۶۱}polarization

^{۶۲}Michael Sandel

او به صورت گسترده‌ای خوانشی از خیرهای اساسی انسانی به دست می‌دهد که نظریه‌پردازان قانون طبیعی نیز بدان قائل هستند، اما در ارزیابی خویش از ارزش روابط همجنسگرایانه به‌روشنی و وضوح با گرایش همجنسگرایان همدلی و همراهی می‌کند. بروس باوئر^۳ و اندرو سولیوان^۴ نیز به صورت مشابهی، دفاعی فصیح و شیوا از برابری قانونی کامل همجنسگرایان در مسائلی مثل ازدواج ارائه داده‌اند. اما هیچ‌کدام از اصلاح‌طلبی سامانمند سیاست و فرهنگ آمریکایی سخنی به میان نیاورده‌اند. در این موارد ایشان کاملن محافظه‌کار به شمار می‌آیند. بنابراین به صورت نه‌چندان غیرمنتظره‌ای، از هر دو سو بدان‌ها حمله صورت می‌گیرد. برای مثال سولیوان در معرض انتقاد نظریه‌پردازان کویبر (برای مثال فلن^۵ در اثر سال ۲۰۰۱) و نیز نظریه‌پردازان قانون طبیعی (برای مثال جرج^۶ در اثر سال ۱۹۹۹) قرار دارد.

بالین‌وجود، همچنان که در سطور پیشین نیز به‌روشنی آشکار شد، مباحث سیاسی و قانونی پیرامون همجنسگرایی شامل موضوعات اساسی در باب اخلاق و عدالت هستند. شاید محوریت تمام مباحث به مساله هویت شخصی و تعریف افراد از خویشتن منتهی باشد؛ بنابراین ادله‌ی دیگر و حتی عمیق‌تری برای قطبی‌سازی وجود دارد که مشخصه‌ی این مباحث به حساب می‌آید.

^۳Bruce Bawer

^۴Andrew Sullivan

^۵Phelan

^۶George

